بسم الله الرحمن درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 6 دی 1394

بحث در مورد این بود که ابو بصیر مطلق، مراد کیست. عرض شد دو نفر معروف به نام ابو بصیر هستند. لیث بن البختری و یحیی بن القاسم یا یحیی بن ابی القاسم اسدی.

یک لیث بن البختری هست، ابا بصیر مرادی یحیی بن قاسم یا یحیی بن ابی القاسم ابا بصیر اسدی. حالا مطلقات به کدام منصرف است. خب ببینیم اصلا چجوری این بحث را از کجا باید شروع کنیم. من بحث روش تشخیص این عناوین مشترک را شروع میخواهم بکنم. ما در واقع در مرحله اول باید در شرح حال های مربوط به ابا بصیر ببینیم چه کسانی یک ارتباط ویژه با اینها داشته یا دارند که آن ارتباط ویژه سبب می شود که عنوان ابو بصیر را به نحو مطلق بگذارند به اعتماد آن ارتباط ویژه، که منشأ انصراف این عنوان به یکی از اینها می شود، این عنوان را مطلق بگذارند. خب ابابصیر یحیی بن ابی القاسم یا یحیی بن قاسم، چهار نفر در مورد او یک ارتباط ویژه ما پیدا کردیم. که آغاز خط تمییز مشترکاتی ابا بصیر این چهار نفر هستند. یکی علی بن ابی حمزه. علی بن ابی حمزه قاعد ابی بصیر بوده است. از یک طرف. از یک طرف راوی کتابش هم بوده است.

سوال: قاعد یعنی چه؟

پاسخ: ابا بصیر نابینا بوده است. قاعد یعنی عصا کش و کسی که راهنمایی اش می کرده است.

یکی علی بن ابی حمزه بطائنی بوده است. نفر دوم شعیب عقرقوفی هست. عقرقوفی خواهرزاده ابوبصیر اسدی هست. از امام علیه السلام سؤال کرده است که من به چه کسی مراجعه کنم برای حل مشکلات دینی ام امام علیه السلام او را به دایی اش اسدی ارجاع داده است. علیک بالاسدی که اشاره به دایی اش یحیی بن ابی القاسم است. نفر سومی که ارتباط ویژه با ابابصیر اسدی دارد عبدالله بن وضاح است. در شرح حال عبدالله بن وضاح گفته اند صاحب ابابصیر یحیی بن القاسم و عرفت به. اصلا به عنوان معروف به وسیله او شده است. به صحبت به او و به مصاحبت با ابی بصیر یحیی معروف است. خب این هم سه نفر.

سوال: .. این به آن شناخته می شود

پاسخ: نه عبدالله بن وضاح معروف شده است به وسیله این صحبتی که به ابو بصیر یحیی داشته است. یعنی به عنوان صاحب ابی بصیر اصلا، به عنوان همراه او و امثال آنها می شناخته اند.

سوال:..

پاسخ: علی بن ابی حمزه قاعدش بوده است.

نفر چهارم حسین بن ابی العلاء هست. کتاب حج ابی بصیر را روایت کرده است به همراه علی بن ابی حمزه در فهرست شیخ این حسین بن ابی العلاء نقل کرده است از ابی بصیر.

این چهار نفر آغاز خط حرکت تمییز مشترکاتی است. در ادامه اینجوری بحث را دنبال می کردیم که ببینیم مثلا علی بن ابی حمزه، آیا بر کسی عطف شده است دو نفری با هم دیگر از ابی بصیر روایت کنند یا شعیب عقرقوفی بر کسی عطف شده است که این مشخص کند که مراد از ابی بصیری که نقل می کنند او هست. همچنین این چهار نفر را خلاصه از معطوفین به این چهار نفر افراد دیگر را شناسایی می کردیم. همینجور بعد افراد دیگری که شناسایی می شدند انها هم باز از طریق معطوفین خودشان شناسایی می شوند افراد دیگری که راوی از یحیی بن ابی القاسم هستند. همان روشی که در جامع الروات عرض کردم دنبال می شد. حالا این روش تا چه قدر درست است یا درست نیست بعدا در موردش صحبت می کنم این روش طبیعی بحث این هست که پله پله از هر راوی، با توجه به عطف به یک راوی که به عنوان راوی مثلا ابو بصیر اسدی شناخته شده است، یک راوی جدید برای ابی بصیر اسدی شناسایی می شود. خود این راوی جدید ممکن است معطوف به یک راوی دیگر شود. آن راوی می شود جزو روات ابی بصیر اسدی. همینجور موارد مختلف را شناسایی می شود. خب با این روش شاید حدود بیست سی نفر راوی برای ابو بصیر اسدی شناسایی شده است که وارد تفصیل آن بحث نمی شوم. مفصلش را من در بعضی از رساله هایم نوشته ام می توانید خودتان هم همین بحث را به همین روش دنبال کنید. مهم بحث های کبروی قضیه است. که تا چه قدر این روش دنبال کردنش صحیح است و حالا این را داشته باشید من یک روش دیگری را که در کلمات آقایان دنبال شده است را بررسی کنیم و بعد بر میگردیم ببینیم تا چقدر این روش هایی که ما دنبال کردیم که اصلش هم برگرفته از جامع الروات هست صحیح است. البته آن چهار نفر مشکلی ندارد بحث ما سر افراد دیگری هست که ما با عطف اینها می خواهیم، علی بن ابی حمزه و شعیب اغرقوفی و عبدالله بن وضاح و حسین بن العلاء، در اینکه آنها مشخصه ابا بصیر هستند آن بحث چندانی ندارد. البته بعضی از نکاتی که بعدا عرض می کنیم مطلب را واضح تر هم خواهد کرد. عمده این است که آیا عطف این افراد به اشخاص دیگر در هنگام روایت از ابی بصیر دلیل هست که آن اشخاص هم راوی از ابی بصیر اسدی هستند و جزو روات مختص ابی بصیر اسدی هستند یا نیستند. یک مدل دیگری از بحث در کتاب ها دنبال شده است و آن این است که ببینیم چه کسی مثلا از یحیی بن ابی القاسم یا از لیث، حالا قبل از اینکه این روش دیگر را عرض کنم. این را عرض کنم که در مورد لیث بن البختری ما که مراجعه می کنیم می بینیم راوی کتابش ابو جمیله مفضل بن صالح است. من فرق کردم در جلسات قبل عبدلکریم بن عتبه را به کار می بردم. آن که راوی اختصاصی لیث بن البختری هست ابو جمیله مفضل بن صالح است. عبد الکریم بن عتبه مروی عنه ابو بصیر لیث است. این دو را من یک مقداری سهو السان داشتم. این ابو جمیل مفضل بن صالح راوی کتابش هست که با عنوان لیث هم زیاد روایت دارد و گاهی اوقات با عنوان ابو بصیر هست و من هیچ قرینه ای مخالف که نشان دهد ابو جمیله مفضل بن صالح از یحیی اسدی هم روایت میکند پیدا نکردم. خیلی جستجو کردم که ببینم آیا قرینه ای می توانیم پیدا کنیم که ابو جمیله مفضل بن صالح علاوه بر لیث بن البختری از یحیی بن ابی القاسم هم روایت کند. نه، آن مراد همین لیث بن البختری هست روایت ابو جمیل مفضل بن صالح، همچنان که در رساله عدیمه النظیر اشاره کردیم. اما عمده افراد دیگر هستند که،

سوال: ...

پاسخ: یک مقداری ظاهرا یحیی بزرگتر است. لیث روایتش از امام باقر علیه السلام اگر باشد محدود است. ولی یحیی بزرگ بوده و سنش زیاد بوده و عمده روایت هایش شاید از امام باقر علیه السلام باشد و اوایل زمان امام اکاظم علیه السلام از دنیا رفته است. ولی لیث نه، بوده است تا بعد از آنها هم ظاهرا زمان امام کاظم را درست درک کرده است.

روش دیگری غیر از این روش هایی که ما عرض کردیم، آن این است که ما از کثرت روایت یک راوی، از یکی از این عناوین بتوانیم مشخص کنیم که مراد چه کسی است. مثلا عبدالله بن مسکان از لیث بن البختری خیلی روایت دارد. از یحیی بن ابی القاسم هیچ روایت ندارد. ما این روش را قرینه قرار بدهیم برای شناسایی اینکه اگر ابن مسکان ابی بصیر گفت، مراد لیث بن البختری است. عبدالله بن مسکان چون هیچ روایت از یحیی با تصریح به یحیی ندارد. از لیث مرادی خیلی روایت دارد پس بنابراین این کثرت روایت از لیث و عدم روایت مصرح از یحیی قرینه باشد برای اینکه مراد از ابی بصیر در روایت ابن مسکان، مراد لیث است. این روش به یک نحوه توسعه یافته اش هم مورد استفاده گاهی اوقات قرار گرفته است. آن این است که در مورد ابن مسکان گاهی اوقات روایتش از لیث خیلی زیاد است. در مورد بعضی ها مثلا یک روایت از لیث دارد از یحیی هیچ روایتی ندارد. به اعتماد اینکه یک روایت از لیث دارد ولی از یحیی ندارد آن را قرینه قرار بدهیم که اگر ابا بصیر مطلق به کار می برد مراد لیث است. این روش توسعه یافته اش دیگر خیلی روش ضعیفی است که ما بخواهیم روش توسعه یافته اش را دنبال کنیم. این است که از آن پنج نفری که عرض کردم مرحوم صاحب وسائل در مورد آنها تفسیر می کند به یعنی المرادی، که ابن مسکان، ابن رعاب، ابی المغری، حسین بن مثنی، عاصم بن حمید، هشام بن سالم، از این پنج نفر تنها کسی که قابل ذکر هست بحث کردن اینکه آیا مراد لیث است یا نیست ابن مسکان است. بعضی از آنها اصلا غلط است. مثلا عاصم بن حمید هم از ابو بصیر اسدی دارد و هم از مرادی دارد. آن بحث های ریزه کاری دارد. بعضی هایش هم اگر باشد یکی دو روایت است. هشام بن سالم هم که اصلا ندارد از لیث. بعضی از اینها اصلا ندارد و بعضی شان هم، آن که می شود بحث کرد که محور بحث رساله عدیمه النظیر هم او هست، روایت ابن مسکان هست. عرض کردم روایت ابن مسکان از لیث بن البختری یا ابا بصیر المرادی یا لیث المرادی، با این تعبیرات مختلف روایت های زیادی دارد ولی از یحیی بن ابی القاسم هیچ روایت ندارد. پس بنابراین ما این را قرینه قرار دهیم که مراد از ابی بصیر در روایت ابن مسکان مثلا یحیی است. صاحب رساله ابی بصیر می گوید این استدلال ناتمام است. به چه خاطر؟ ایشان می گوید که شاید ابی بصیر های مطلقی که ابن مسکان به کار می برده است، مراد یحیی بوده است. خب شما می گویید چرا مطلق به کار برده است؟ می گویید به خاطر اینکه انصراف ابو بصیر علی وجه الاطلاق ممکن است به یحیی باشد. یعنی به خاطر این احتمال وجود دارد که شخص مشهور به نام ابو بصیر اصلا یحیی بوده است. خب سایر موارد را چرا اسم لیث برده است؟ چون معروف نبوده است لیث ذکر کرده است دیگر. یا قید زده ابا بصیر المرادی. یعنی در واقع این احتمال که شاید عنوان مطلقش، مطلق گذاشتنش به اعتبار این بوده است که عنوان مطلق منصرف به یحیی است. آنهایی که قید آورده است نیاز به قید داشته است. مطلقات چون نیاز نداشته است مطلق گذاشته است. این احتمال باعث می شود که این استدلال خراب شود. بعد ایشان این احتمال را اثبات می کند به روشی دنبال می کند و این را اثبات می کند این احتمال فعلیت هم د ارد. همین جور هم هست که ابی بصیر مطلق مراد یحیی است حتی در روایت ابن مسکان به روش هایی ایشان این بحث را دنبال می کند.

خب توضیح بیشتر این مطلب را من عرض می کنم که این توضیح بیشتر یک مقداری روش ایشان هم برای اثبات اینکه ابا بصیر مطلق مراد یحیی هست را هم نشان می دهد. آن این است که اساسا باید ببینیم که علتی که عنوان ابی بصیر را مطلق گذاشته اند چیست. چرا ابی بصیر را مطلق گذاشته اند؟ و این بحث کلی هست در مورد تمام عناوین مشترک. علت مشترک گذاشتن عناوین چیست؟ خب گاهی اوقات عناوین اصلا در اصل خودشان مشترک نبوده اند. بعدا اشتراک حاصل شده است. به دلیل اینکه افرادی در طبقه های بعدی آمده اند و این اشتراک را ایجاد کرده اند. فرض کنید ابن ثنان، یک عبدالله بن ثنان داریم و یک محمد بن ثنان داریم. عبدالله بن ثنان از اصحاب امام صادق است و محمد بن ثنان از اصحاب امام رضا است. ابن ثنان را چرا مطلق گذاشته اند در روایت از امام صادق؟ چون کسی دیگر نبوده است. الان برای ما مبهم شده است به دلیل اینکه طبقات را نمی شناسیم. و الا در آن عصری که این روایت به کار رفته است یک نفر بیشتر به نام ابن ثنان نبوده است. خب اینها مشکلی ندارد. یعنی جایی که اختلاف طبقه بین دو تا اطراف تردید به طور جدی وجود دارد. علت مشترک گذاشتنش این است که اصلا مشترک نبوده است. مشترک نداشته اند آن زمان یک نفر بیشتر به این نام نبوده است. ولی این مطلب در مورد ابی بصیر نیست. خب در همان زمان لیث بن البختری به نام ابی بصیر بوده است یحیی بن ابی القاسم هم به نام ابی بصیر بوده است. لا اقل در زمان امام صادق این مطلب خیلی شایع بوده است. حالا لیث اگر زمان امام باقر را هم درک نکرده باشد یا آخر های آن زمان را درک کرده باشد. زمان امام صادق را که خوب درک کرده است. یحیی بن ابی القاسم هم زمان امام صادق علیه السلام را خوب درک کرده است. پس علتی که ابا بصیر مشترک گذاشته شده است چیست؟ دو علت عمده وجود دارد برای اشتراک. یک علت عمده این هست که این عنوان به یک شخص خاصی منصرف بوده است. اعتماد کرده اند بر انصراف در مشترک گذاشتن. این عنوان، عنوان معروف یک نفر بوده است. این یکی.

نکته دوم اینکه به اعتماد سند های قبلی این عنوان مشترک را ذکر کرده اند. به اعتماد سند های قبلی این عنوان را ذکر کرده اند. فرض کنید ممکن است در سندهای قبلی این بوده است که فلان کسک عن ابی بصیر المرادی. مثلا همین ابی جمیله المفضل بن صالح که عرض کردم. سند قبلی اش این بوده است ابی جمیله المفضل بن صالح عن ابی بصیر لیث المرادی، در سند بعدی گفته است ابی جمیله مفضل بن صالح عن ابی بصیر، مطلق گذاشته است به اعتماد اینکه در سند قبلی مشخصات را ذکر کرده است. و این سند های قبلی که در منابع اولیه بوده است در کتاب های بعدی ترتیباتش به هم خورده است. یا آن سند قبلی اصلا نیامده است یا اگر هم آمده است جای دیگر رفته است. چون به هر حال ترتیب کتاب های متأخر با ترتیب کتاب های قدما الزاما یکسان نبوده است. بنابراین، این منشأ شده است برای اینکه این اطلاق و اشتراک ایجاد شده است. مهم در این بحث این است که ما تشخیص بدهیم علت مطلق گذاشتن ابا بصیر، اشتهار بوده است یا به اعتماد سند قبل بوده است؟ صاحب رساله عدیمه النظیر موارد بسیار زیادی را ذکر می کند تا نشان دهد که علت مطلق گذاشتن ابی بصیر انصرافش به یک نفر خاص بوده است. انصرافش به یک نفر خاص بوده است. مثلا فرض کنید در وسط سند اسم یک نفر، وسط متن، می گوید رفتیم فلان جا ابی بصیر هم در مجلس بود. خب این به طور طبیعی اینکه در وسط متن وارد شده است اینکه بگوییم قبلش یک قرینه ای وجود داشته است اینها خیلی مستبعد هست که یک قرینه ای در قبل وجود داشته باشد که این ابی بصیر های مطلق که این شکلی وجود دارد اینها را مشخص می کند. ایشان اینجور مواردی که احتمال اعتماد به سند قبلش بعید هست، این احتمالات را لیست کرده است. موارد این شکلی را دیگر اینجا از آن مواردی که سلسله وار همینجور سند آورده و سند آورده است. بعد ایشان دو مقدمه چینی برای اثبات اینکه ابی بصیر مطلق منصرف به ابی بصیر اسدی هست کرده است. مقدمه اول این است که ابی بصیر اسدی مهم تر از ابی بصیر مرادی بوده است و اگر انصراف به جهت اشتهار باشد، منصرف الیه اش ابو بصیر اسدی است. ابی بصیر اسدی مشهورتر و مهم تر بوده است و شواهدی مفصل برای اثبات این مطلب ذکر می کند که ابو بصیر اسدی به قول خود ایشان احق بالاستسحاق بوده است. این یک مقدمه.

مقدمه دوم اینکه شرط این قضیه را اثبات کرده است. مقدمه اول اینکه اگر انصراف به جهت شهرت باشد، منصرف الیه ابی بصیر اسدی است. در مقدمه دوم، این مطلب هم اثبات می کند که انصراف به جهت اشتهار هست نه به جهت مثلا اعتماد بر سندهای قبلی و امثال اینها. محور کلی کل بحث ایشان این دو مقدمه چینی هست که بحث را با او اثبات می کند. ما در واقع در این بحث عطف که مطرح می کردیم، که یک نفری را عطف به روات مختص، این قرینه هست بر اینکه مراد از ابی بصیر مثلا ابی بصیر یحیی هست و امثال اینها. این نکته را باید دید که آیا در این جور مواردی که مثلا فرض کنید که کسی ابی ایوب خراز عطف به علی بن ابی حمزه شده باشد. ابی ایوب و علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر. این احتمال که شاید مطلق گذاشتن ابی بصیر در این مورد به اعتماد سند های قبلی بوده است. نه به اعتماد اشتهار ابی بصیر. این احتمال را باید دفع کرد. یعنی نکته اصلی در بحث برطرف کردن احتمال اعتماد بر سندهای قبل است. اگر بشود این احتمال را دفع کرد، این شیووه استدلال درست است. یعنی اگر مطلق گذاشتن ابی بصیر در این اسناد متعاطفه که ما این اسناد متعاطفه را قرینه بر تعیین مراد می گرفتیم، به قرینه اعتماد بر شهرت باشد، خب می شد به این استدلال اعتماد کرد. حالا قبل از این فراموش کردم این نکته را عرض کنم. این دو عاملی که سبب مطلق گذاشتن می شوند، این دو عامل اگر ما تشخیص بدهیم یک تفاوت جوهری دارند. ما اگر تشخیص بدهیم که علت اطلاق گذاشتن اعتماد به شهرت راوی هست، مجموعه روایت های زیادی با این مطلب تصحیح می شود. ولی اگر علت اطلاق اعتماد به سند قبل هست همین یک روایت خاص است. چون اشتهار یک عنوان عامی است. یک عاملی هست که فقط مخصوص به این روایت نیست دیگر. موارد متعددی یعنی یک عامل کلی است. عامل عمومی است. به خلاف اعتماد بر سند قبل که عامل خاص است. ما ببینید وقتی می گوییم مثلا علی بن رعاب و علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر مراد از ابی بصیر در این روایت مراد ابی بصیر یحیی اسدی است در خصوص این روایت اشکالی ن دارد. ما می خواهیم از این یک قاعده عام به دست بدهیم. می خواهیم بگوییم هر جا علی بن رعاب مثلا نقل کرد مراد یحیی است. این قاعده عام مبتنی بر ای هست که یک عامل عام کشف کنیم. کشف کنیم که علت مشترک گذاشتنش، آن عامل عام که اشتهار راوی هست علت آن است. و الا اگر نتوانیم این را کشف کنیم نمی شود...

سوال:..

پاسخ: ممکن است. نه ما الآن نمی توانیم، اگر شک هم بکنیم ما باید این مطلب را اثبات کنیم. این مطلب باید اثبات شود که علت این مبهم گذاشتن آیا به ا عتماد سند قبل هست یا به اعتماد اشتهار هست؟ حالا یک بحث دیگر را من موردش را بگویم. بحث خوبی است برای روشن شدن این مطلب و اینکه چه جوری آنجا ما مطلب را حل کردیم بعد بر می گردم در مورد همین بحث...

سوال:....

پاسخ: سند های متعاطفه خصوص این مورد را می توانیم کشف کنیم.

سوال: نه سند های متعاطفه اگر شهرت...

پاسخ: نه، اگر شهرت باشد به چه دلیل ابی بصیر مطلق گذاشتنش به اعتماد شهرت بوده است؟ به چه دلیل؟ این باید اثبات شود. خب ببینید این نکته را توجه فرمایید من حالا یک نمونه بحث جالبی را بگویم و اینکه چه جوری ما آنجا مشکل را حل کردیم عرض می کنم و بعد بر می گردم در این بحث. یک حسین بن سعید روایاتی دارد از محمد بن خالد. ال حسین بن سعید عن محمد بن خالد روایت های زیادی دارد. متأسفانه در این برنامه نرم افزار نور نمی دانم قبلا من نظرم بوده چطوری بوده است موارد زیادی حسین بن سعید عن محمد بن خالد همه شان را عن هایش را گفته است باید تصحیف به واو باشد. خیلی شاهد قوی ای برای اینکه آن عن تصحیف به واو باشد نیست. نگاه می کردم موارد زیادی اینجوری گفته شده است که این باید تصحیح به واو باشد و امثال اینها. نه، خیلی شاهد های روشنی نبوده است. لااقل همه مواردش را نمی شود. گفت.

من یک مقاله ای نوشته بودم در مورد محمد بن خالدی که حسین بن سعید از او نقل می کند که مراد کیست؟ می خواهم روشی که آنجا دنبال کردم را اینجا طرح کنم. در یک مثال خاص این روش را هم پیاده کنم خوب است. آن این است که حسین بن سعید عن محمد بن خالد عن ابن بکیر. این جا ما داریم. خب در یک نگاه بدوی ممکن است ما تصور کنیم که مراد از این محمد بن خالد، محمد بن خالد اشعری است. چون حسین بن سعید عن محمد بن خالد الاشعری، عن ابن بکیر دو روایت دارد. یک روایتش صریحا هست و یک روایتش هم محمد بن الاشعری ابی خالد است که احتمالا محمد الاشعری ابن خالد بوده است که به آن صورت وارد شده است. دو تا روایت یعنی رواویت هایی که حسین بن سعید عن محمد بن خالد عن ابن بکیر هست تمام مواردش مطلق است دو تا روایتش با مشخصه الاشعری آمده است. خب ممکن است ما بگوییم که این دو روایت قرینه هست بر اینکه آن مطلقات هم منصرف به این محمد بن خالد اشعری است. چیزی که در برنامه دریاه النور بر اساس او رفتار شده است اصلا. شما حسین بن سعید عن محمد بن خالد عن ابن بکیر را ببینید همه را به اشعری تطبیق داده شده است. ولی به نظر میرسد که این نادرست است. اگر حسین بن سعید عن محمد بن خالد به اعتماد سند های قبل باشد، خب ممکن است شما بگویید که آن دو روایتی که با قید اشعری وجود دارد آن را مثلا قرینه قرار دهید بر اینکه سایر موارد هم به اعتماد سندهای قبل مشخصه محمد بن خالد را ذکر نکرده است. حالا آن هم باز ان قلت دارد.

سوال: محمد بن خالد کتاب نوشته است؟

پاسخ: نه کتاب ننوشته است. فرض کنید تمام روایت هایی که حسین بن سعید از محمد بن خالد نقل می کرده است یک جا نقل کرده بوده است. بالا حسین بن سعید عن محمد بن خالد اشعری نوشته بوده است بقیه را اعتماد به سند قبلی کرده است. این احتمال وجود دارد که به اعتماد سند قبلی این مطلب را گفته باشد. اگر این مقدمه را هم کنار بگذاریم که چه بسا حسین بن سعید از اشخاص دیگری که به نام محمد بن خالد هستند هم روایت داشته است با مشخصه هم داشته است و آن روایت هایی که با مشخصه بوده است به دست ما نرسیده باشد. حالا این احتمال که حالا باید دفع شود. چهار نفر به نام محمد بن خالد از ابن بکیر روایت دارند. محمد بن خالد برقی. محمد بن خالد اصم. محمد بن خالد اشعری، محمد بن خالد طیالسی تمیمی خزاز که این عنوان ها مال یک نفر است. محمد بن خالد طیالسی تمیمی خزاز یکی است. این چهار نفر هر چهار نفرشان از ابن بکیر روایت دارند. این که شما می گویید محمد بن خالد مطلق در روایت حسین بن سعید، مراد محمد بن خالد اشعری است، یک مقدمه اش این است که حسین بن سعید از محمد بن خالد های دیگر که راوی از ابن بکیر هستند روایت ندارد. این مقدمه را نمی شود اثبات کرد. شاید با تصریح هم روایت داشته است ولی آن تصریحات به ما نرسیده است. خب چون محمد بن خالد اشعری هم دو روایت هست. حالا تصادفا آن دو تا رسیده است و آن هم ممکن است یک روایت دیگر داشته بوده است و آن ها هم به ما نرسیده است. ما بیش از دو روایت که نمی خواهیم. خب این یک مقدمه که خب در آن بحث من حالا این را مفروق می گیرم. بحث من فعلا آن محورش نیست. فرض کنید که اثبات شد که حسین بن سعید از محمد بن خالدی که مشخصه دارد فقط از یک محمد بن خالد با مشخصه روایت کرده است که آن محمد بن خالد اشعری است. ولی این احتمال که صاحب رساله عدیمه النظیر داده است اینجا پیش می آید. آن این است که شاید محمد بن خالدهای مطلق کس دیگری بوده است. و به اعتماد سند قبل مطلق نگذاشته بلکه به اعتماد اشتهارش مطلق گذاشته است. که مثلا فرض کنید محمد بن خالد برقی معروف ترین این چهار نفر محمد بن خالد برقی است که خب راوی خیلی معروفی در آن طبقه است، شاید اصلا محمد بن خالد را که مطلق گذاشته است به اعتماد سند های قبلی نبوده است. به اعتماد اشتهار یکی از اینها که آن فرض کنید محمد بن خالد برقی است. این احتمال را چه طوری می شود، پس این دو تا احتمال وجود دارد. در خصوص انجا دلیل بر این احتمال هم وجود دارد. آن دلیل چیست؟ کتاب زهد حسین بن سعید خوشبختانه در دست است. در کتاب زهد یک روایت دارد عن محمد بن خالد، قبلش هم مشخصه ذکر نکرده است. محمد بن خالد را صدر سند قرار داده است بدون اینکه برای این مشخصه ذکر کند که خود این نشان می دهد که محمد بن خالد را که مطلق می گذاشته است به اعتماد اشتهار او بوده نه به اعتماد سند قبل. خب چون کتاب حسین بن سعید در دست ما هست خب مشکل را راحت می توانیم حل کنیم. ولی مشکل اساسی ما در مورد ابن مسکان، حالا آن بحث ها در مورد حسین بن سعید ابن خالد ادامه دارد من نمی خواهم ادامه اش را الآن دنبال کنیم.

بحث ما در مورد ابن مسکان این است که یک مشکل اصلی این است که ما به این راحتی نمی توانیم تشخیص دهیم که در کتاب ابن مسکان به چه شکلی بوده است. به اعتماد سند قبل بوده است یا نبوده است را چطوری بتوانیم این مشکل را حل کنیم خودش یک مکافاتی است. خب ما در واقع آمدیم برای حل این مشکل، صاحب رساله عدمه النظیر از یک راههایی رفته است که من نمی خواهم وارد این راه بشوم به نظر من ایشان در مورد ابن مسکان پیموده است، آن راه راه ناتمامی است. آن را واردش نمی شوم. ولی خود من از یک مجموعه قرائن زیادی که ضمیمه هم شده است به این نتیجه رسیده ام که ابی بصیر مطلق ابن مسکان هم مطلق گذاشتنش نوعا و غالبا به جهت اشتهار ابو بصیر بوده است نه به جهت دیگری. یکی از نکات یک بحثی است که ابی بصیری که مکنی به ابا محمد است، کیست؟ چون در روایت های ابی بصیر یکی از نکاتی که ما میبینیم این هست که امام علیه السلام با عنوان یا ابا محمد کتاب کرده است. خیلی هم زیاد است. مواردی که امام علیه السلام با یا ابامحمد کتاب کرده است. ما دنبال کردیم این موارد را و به این نتیجه رسیدیم که،

حالا قبل از آن این مطلب را بگویم. در کتب رجالی، هم در مورد لیث کنیه ابو محمد نسبت داده شده است و هم در مورد یحیی. ولی من هر چه مراجعه کردم یک قرینه پیدا نکردم که در روایت های مصرح به لیث یک جا امام علیه السلام یا ابا محمد تعبیر کرده باشد. یا در روایت هایی که ابو بصیرش قرینه دارد که مراد لیث است. مثل موارد ابی جمیله مفضل بن صالح. یک جا من ندیدم که امام علیه السلام با عنوان ابا محمد خطاب کند. تمام موارد مواردی بوده است که قرائن تطبیق می کرده است با یحیی. این است که به نظر می رسد که ابا بصیری که مکنی به ابا محمد هست، یعنی نه مکنی به ابا محمد. ابا بصیری که امام علیه السلام با کنیه ابا محمد به او خطاب کرده است. چون یک بحث این است که ممکن است واقعا ابا محمد باشد ولی اینکه امام علیه السلام به یک راوی با کنیه خطاب کرده اند نشانه احترام است. خیلی،

سوال: ... هم داریم که در مورد لیث، ابا بصیر گفته شده باشد...

پاسخ: در روایات من ندیدم. در شرح حالش هست.

سوال:...

پاسخ: نه اصلا یا لیث هست. خطاب لیث دارد ولی خطاب ابا بصیر کردن اصلا با کنیه به او خطاب کردن هیچ نداریم. و این کنیه یک جهت احترام آمیز بوده است. ابو بصیر یحیی اسدی حالا قرائنی که صاحب رساله عدیمه النظیر بر محترم تر بودن و مهم تر بودنش آورده که جلسه بعد هم به ان اشاره می کنم، آن اقتضا می کند که این چون خیلی مهم تر بوده است و مسن تر بوده است. زمان امام صادق علیه السلام ابا بصیر یک شخص مسنی بوده است. از بعضی از نقلیات استفاده می شود که ابا بصیر از زمان امام سجاد زنده بوده است. بعضی از احتمالات هم وجود دارد که زمان امام سجاد را هم درک کرده باشد. ولی علی ای تقدیر به نظر می رسد که آن کسی که امام صادق علیه السلام با کنیه ابی محمد از او یاد می کند ابی بصیر یحیی است که در رجال برقی هم به این مطلب تصریح شده است. البته عبارت رجال برقی در نسخه موجود محرف است. عبارت صحیحش این است و کان ابو عبدالله یکنی ابا بصیر ابا محمد. یکنی ابا بصیر به ابی محمد. ابا بصیر با با کنیه ابی محمد، عبارت کمی پس و پیش است در همین عنوان یحیی بن ابی القاسم دارد که حاج آقا هم در حاشیه رجال برقی خودشان این استظهار را کرده اند و درست هم هست. و قرائن هم همین مطلب را نشان میدهد که ابا بصیری که مکنی به ابا محمد است یعنی امام علیه السلام به تعبیر درست تر، امام با کنیه ابا محمد به او خطاب می کند یحیی است. این یکی از نکات عمده بود برای تشخیص اینکه ابن مسکانی که از ابی بصیر نقل می کند مراد یحیی است. چون مکرر در روایت های ابن مسکان عن ابی بصیر با کنیه ابا محمد خطاب شده است.

سوال: ... کنیه نیست.

پاسخ:نه، ابا بصیر لقب است. کنیه یعنی کسی که به نام ابا بصیر نه اینکه فرزند بصیر. ابا بصیر مثل ابی السفاتج است. ابی السفاتج یعنی ابا بصیر اشاره به نابینایی شخص معمولا نه فرزند بصیر. کنیه کسی است که به اسم شخص را نمی آورند و اسم بچه اش را نمی آورند. یا بچه حقیقی یا بچه فرضی. امثال اینها. ولی ابا بصیر البته گاهی اوقات لفظ کنیه را معنای عام اراده می شود تعبیراتی مثل ابی السفاتج مثل ابو لهب. ابو لهب کنیه چیز نیست. نه اینکه پسر لهب. ابو جهل، ابو لهب اینها یعنی مصاحب لهب. ابو تراب امثال اینها نه فرزند تراب. اینها همه القاب حضرت هستند که البته گاهی اوقات تعبیر کنیه به معنای عام به کار می رود اینجور به به یک اصطلاح کنیه به معنای عام همه اینها را در بر می گیرد ولی معنای دقیق کنیه اینها نیستند. اینها لقب هستند که شما همان ابی السفاتج ببینید می گوید که کان یکنی بفلان. یلقب به ابی السفاتج. ابی السفاتج را به عنوان لقب دارد کنیه اش یک چیز دیگر است نمی دانم ابی اسحاق است یا چیز دیگر است یادم رفته است. به نظرم ابی اسحاق است کنیه اش. این احتمال را چه جوری ادامه بحث که ابی بصیر مطلق مراد یحیی است انشاءالله جلسه بعد ادامه می دهم.

سوال: اگر... مطلق به خاطر اشتهار ... باشد این به شرطی که هیچ جا ابا بصیر مطلق لیث نباشد. در حالی که یک جاهایی می دانیم که ابا بصیر مطلق لیث است.

پاسخ: این را صبر کنید فردا توضیح میدهم. جاهایی که میدانیم کجاست اولا.

سوال:...

پاسخ: نه، خود ابی جمیله به اعتماد اینکه کتاب او را روایت کرده است چیز کرده است. این منافات با این مطلب ندارد. نه نه، اینها با آن منافات ندارد. حالا من این را فردا در موردش توضیح می دهم. ابی جمیله را نقض نکنید. نقض دیگر دارد من حالا نقضش را عرض می کنم و بعد هم توضیح میدهم در مورد این نقض. در مورد خود ابن مسکان قرائنی وجود دارد که مراد لیث است. قرائنی در مورد ابن مسکان وجود دارد که مراد لیث است که آن را انشاءالله فردا آن را بیاورم و توضیح دهم و الا آن خیلی چیز مهمی نیست آن نقض به...

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد